

خردسال‌ترین بازیگر تاریخ رادیو

امروز کارگردن در رادیو برای من در حد یک آرزوست



گفت و گو با ترانه کریمیان

● معصومه امین

خانم ترانه کریمیان، مهربان و صمیمی با ما سخن می‌گوید، از صفا و صمیمیت دوران کودکی خود که با تجربه بازیگری در رادیو عجین شده بود. بازیگری در رادیو حرفه‌ای است بسیار دل‌انگیز حتی برای بازیگران بزرگ رسانه‌های دیگر همچون سینما و تلویزیون، زیرا اینجا فقط صداست که می‌ماند و صدا در ذهن و خاطر شنونده‌ها رادیو همیشه ماندنی است.

هدف از این مصاحبه، بزرگداشت بازیگران حال و گذشته رادیوست؛ چه آنها که امروز صدایشان را می‌شنویم و چه آنها که روزگاری صدایشان را از رادیو می‌شنیدیم و همین، بهانه‌ای است برای سپاس و قدردانی از زحمات آنها در همه دوران.

کنند؛ ولی من بچه‌ای بودم که اعتماد به نفسم بالا بود و خیلی خوب صحبت می‌کردم. بچه اول خانواده بودم و پدر و مادرم دوست داشتند مرا به دیگران نشان بدهند که چقدر خوب حرف می‌زنم. شاید بیش از ۲۰ قصه قدیمی مثل دختر شاه پریان، دختر نارنج و ترنج، کدوی قل قله زن و... بلد بودم. آن وقت‌ها مردم دور هم جمع می‌شدند و در شب‌های ماه مبارک رمضان و تابستان‌ها روی بام‌ها به گفت و گو می‌نشستند. همسایه‌ها خیلی با هم ارتباط داشتند. در همسایگی ما

□ خانم کریمیان با تشکر از شما که در این مصاحبه شرکت کرده‌اید؛ در ابتدا بفرمایید که چطور برای کار در رادیو انتخاب شدید

○ من حدود سه سال و نیم داشتم که به رادیو دعوت شدم. در کودکی خیلی زود زبان باز کردم و قصه‌هایی را که مادر بزرگم برایم تعریف می‌کرد، حفظ و بازگو می‌کردم. در آن دوران محیط‌ها خیلی بسته تر بود، بچه‌ها کمتر فرصت و اجازه پیدا می‌کردند که ابراز وجود

خانواده ای بودند که افراد فامیلشان جزو هنرمندان بزرگ بودند. آقای سخایی که در برنامه **صبح جمعه** رادیو ایفای نقش می کردند، عضو همین خانواده بودند. یک روز جمعه که اینها دور هم در خانه همسایه ما جمع بودند حوصله شان سر رفته بود و دنبال من فرستادند که بروم و برایشان قصه بگویم. خلاصه اینکه مرا از روی دیوار بغل کردند و بردند خانه آنها. آقای سخایی که خود گوینده بودند از قصه گفتن من خوششان آمد و گفتند که این بچه را بیاورید رادیو و بدین ترتیب پای من به رادیو باز شد.

□ از روزهای شروع به کار و فعالیت خود در رادیو بفرمایید

○ زمانی که من وارد رادیو شدم (سال ۱۳۳۸)، از عمر برنامه کودک رادیو یک سال می گذشت. من به همراه مادرم و با معرفی آقای سخایی نزد آقای داوود پیرنیا، مسئول برنامه کودک، رفتیم. چون من خیلی کوچک بودم اصلاً احساس خجالت نمی کردم. در آن زمان بچه ها خیلی شرم داشتند ولی کم سن و سال بودن من باعث می شد که اصلاً درکی از مفهوم خجالت نداشته باشم. حتی در رادیو حضور افراد و وجود دستگاه ها مرا نمی ترساند. البته بعدها که بزرگ تر شدم بیشتر احساس خجالت می کردم. تعداد گوینده های برنامه کودک کم بود. من بودم و آقای بیژن پیرنیا که ۱۲ یا ۱۳ سال داشت و خانم پروین چهره نگار که سال های آخر دبستان را می گذراند. آقای منوچهر معین افشار آهنگ ساز و نویسنده برنامه بودند و شعر نیز می سرودند و در آن زمان دانشجوی رشته حقوق بودند. من نسبت به بچه های دیگر کوچک تر بودم و قدم به میکروفون نمی رسید و روی صندلی می ایستادم تا در برابر میکروفون قرار بگیرم و سپس شروع به قصه گفتن می کردم.

□ شما معروف بودید به خانم هاتفی کوچولو؛ چرا

○ در آن دوران خانم مولود هاتفی برای برنامه کودک قصه می گفتند. اسم مرا هم گذاشته بودند خانم هاتفی کوچولو، برای اینکه من هم مثل ایشان قصه می گفتم. همان قصه هایی را که مادر بزرگم برایم تعریف کرده بود، من به زبان بچه گانه خود بازگو می کردم و این موضوع برای آنها خیلی جالب بود.

به طور اتفاقی برنامه های کودک را هم

می شنوم. برنامه هایشان خوب است، ولی احساس من این است که خیلی از بچه هایی که در برنامه کودک حرف می زنند بچه نیستند و در واقع تقلید صدا می کنند

□ با توجه به سن کم شما آیا دچار مشکل نمی شدید

○ مشکلی که تهیه کننده های برنامه با من داشتند این بود که من مدرسه نرفته بودم و سواد نداشتم. بنابراین اولین فکر اینها این بود که من فقط قصه بگویم، چون نیاز به متن نداشتم. قرار شد که اول قصه را تعریف کنم و اگر اشکالی داشت، آنها اصلاحش کنند و بعد من آن

را دوباره تعریف کنم و ضبط شود. تا زمان مدرسه رفتن من، کار بر همین منوال بود. من آنقدر بچه بودم که نمی توانستم بسیاری از کلمات را درست ادا کنم. بعدها که به مدرسه رفتم و سواد یاد گرفتم مثل بقیه بچه ها متن را خودم می خواندم.

□ آیا غیر از قصه؛ متن های دیگری را هم اجرا می کردید

○ بله، مدتی برای من متن های اجتماعی و انتقادی می نوشتند. مثلاً راجع به اینکه توی اتوبوس، شلوغ بود، من پایم را روی پای کس دیگری گذاشتم و کفش های او را گلی کردم؛ یا مثلاً صبح که از خواب بیدار شدم، دست و صورتم را نشستم. این متن ها را برای من می خواندند و من آنچه را که فهمیده بودم به زبان کودکانه خود باز می گفتم. در اجراهای گروهی، کار سخت تر می شد، چون قسمت هایی که نوبت من بود یک دور می خواندند و من تکرار می کردم و بعد این قسمت هایی که خود گفته بودند در مرحله تدوین حذف می کردند. کار بسیار مشکلی بود.

در آن دوران خانم مولود هاتفی برای

برنامه کودک قصه می گفتند. اسم مرا هم

گذاشته بودند خانم هاتفی کوچولو، برای اینکه

من هم مثل ایشان قصه می گفتم. همان

قصه هایی را که مادر بزرگم برایم تعریف کرده

بود، من به زبان بچه گانه خود بازگو می کردم و

این موضوع برای آنها خیلی جالب بود

□ با توجه به سن کم شما؛ خاطرات شما از آن دوران باید خیلی

جالب باشد. آیا خاطره ای به یادتان می آید که برای

خواننده های مجله رادیو تعریف کنید

○ گاهی از من می خواستند که حرفی را یکی دو بار تکرار کنم و بار

سوم می زدم زیر گریه و قهر می کردم. در این وقت، آقای معین افشار

مرا می بردند به باغ رادیو و در آنجا برایم نوشابه یا ژله می گرفتند و نیم

ساعت، شاید هم بیشتر با من حرف می زدند. بعد که ناراحتی ام یادم

می رفت دوباره برمی گشتم و برنامه را اجرا می کردم.

□ آیا بابت کارتان حقوقی هم دریافت می کردید

○ ما حقوقی دریافت نمی کردیم، ولی به مناسبت های مختلف به ما

جایزه می دادند، مثل همین بشقاب هایی که به عنوان یادگاری

نگه شان داشته ام (اشاره به بشقاب در ویتروین). یک بار هم که مریض

شدم و سه ماه در خانه بستری بودم از طرف رادیو برایم یک خرس

اسباب بازی فرستادند. چند سال بعد هم حساب پس انداز برای

بچه ها باز کردند و سالی ۱۰۰ تومان به آن حساب واریز می کردند.

□ چطور شد که از برنامه های کودک کناره گرفتید

○ من تا دوازده سالگی (سال ۱۳۴۷) در برنامه کودک، برنامه اجرا

می‌کردم. در همین زمان بود که آقای معین افشار از رادیو رفتند. گروه‌های دیگری وارد برنامه کودک شدند و تغییر و تحولاتی رخ داد. از طرفی صدای من خیلی زود تغییر کرد و از حالت و لحن کودکانه خود خارج شد. بنابراین، برای برنامه کودک مناسب نبود و چون دوره دبیرستان را شروع کرده بودم و به وقت بیشتری برای درس خواندن احتیاج داشتم و تمرین موسیقی (ویلن) را شروع کرده بودم، همکاری خود را با آنها قطع کردم.

□ بعد از آن؛ اصلاً به رادیو نرفتم

○ چون درگیر درس بودم، نه، ولی یک بار که به عنوان نفر اول

○ البته از مجریان کودک برنامه‌های بزرگسالان نیز استفاده می‌شد. مثلاً در تئاترهایی که صدای کودک مورد نیاز بود به برنامه کودک مراجعه می‌شد و ما را به آنها معرفی می‌کردند. مثلاً در برنامه **پیشگاه عدالت** که بعد از ظهرها پخش می‌شد و مسائل حقوقی در آن مطرح می‌شد، به این مسائل شکل داستانی می‌دادند و آن را به صورت نمایش اجرا می‌کردند. من در این برنامه حدود هفت یا هشت اجرا داشتم. یا در دعاهایی که صبح‌ها از رادیو پخش می‌شد، اول بازیگران بزرگسال دعا می‌خواندند و بعد یک کودک دعا می‌خواند و از خدا تشکر می‌کرد که نقش کودک را من اجرا می‌کردم.



مدتی برای من متن‌های اجتماعی و

انتقادی می‌نوشتند. مثلاً راجع به

اینکه توی اتوبوس، شلوغ بود، من

پایم را روی پای کس دیگری

گذاشتم و کفش‌های او را گلی

کردم؛ یا مثلاً صبح که از خواب

بیدار شدم، دست و صورتم را

نشستم. این متن‌ها را برای من

می‌خواندند و من آنچه را که

فهمیده بودم به زبان کودکانه

خود باز می‌گفتم

من خیلی شوق و ذوق داشتم از اینکه در برنامه‌های دیگر هم اجرا داشتم. در برنامه‌ای خانم توران مهرزاد نقش مادر سه کودک را بازی می‌کردند و من یکی از آن سه کودک بودم. ایشان در آن هنگام که خود خانم جوانی بودند با من مثل بچه خودشان رفتار می‌کردند و مرا برای اجرای نقشم آماده می‌کردند. من گاهی احساس می‌کردم که ایشان واقعاً مادر من هستند.

□ آیا امروز هم به برنامه‌های کودک رادیو گوش می‌کنید

○ خیلی کم، چون معمولاً به رادیو پیام گوش می‌کنم. ولی به طور اتفاقی برنامه‌های کودک را هم می‌شنوم. برنامه‌هایشان خوب است، ولی احساس من این است که خیلی از بچه‌هایی که در برنامه کودک حرف می‌زنند بچه نیستند و در واقع تقلید صدا می‌کنند. البته در زمان گذشته نیز این کار، گهگاه صورت می‌گرفت.

□ اگر بخواهید امروز به کودکی در سن و سال آن زمان خود شما که در رادیو فعالیت می‌کند توصیه‌ای بکنید؛ آن توصیه چه خواهد بود

○ واقعاً نمی‌شود به کودکی در چنین سن و سالی توصیه کرد. ولی اگر بزرگ‌تر باشند می‌توانم به آنها بگویم که مسئولیت بزرگ و جالبی به عهده آنهاست و در کنار این کار می‌توانند چیزهای بسیاری یاد

نوازنده ویلن به همراه نفرات برتر رشته‌های دیگر تحصیلی برای تشویق به اروپا اعزام شده بودیم، در بازگشت از طرف برنامه جوان با چند تن از ما، از جمله خود من مصاحبه کردند. نوار مصاحبه من مورد توجه این برنامه‌سازان قرار گرفت و مرا شناختند و از من دعوت کردند که برای برنامه آنها گویندگی کنم، اما همان گونه که گفتم به دلیل درگیری در درس و تمرین موسیقی، این دعوت را قبول نکردم. در هر حال، آخرین بار صدای خودم را از رادیو در همین مصاحبه شنیدم.

□ در آن زمان برنامه کودک تا چه حد مورد توجه مخاطبان بود

○ در آن زمان مردم خیلی به رادیو گوش می‌کردند. اکثر افرادی که الان پنجاه و سه، چهار سال دارند، و در دوران کودکی خود به رادیو گوش می‌کردند مرا به نام می‌شناسند. بارها برایم پیش آمده که در جایی خودم را معرفی کرده‌ام و به من گفته‌اند که شما گوینده رادیو بودید و ما به عشق برنامه شما صبح‌ها از خواب بیدار می‌شدیم. برنامه کودک را حتی بزرگ‌ترها هم دوست داشتند. بنابراین مخاطبان برنامه کودک خیلی زیاد بودند و توجه فراوانی به این برنامه می‌شد.

□ آیا به غیر از برنامه کودک؛ در برنامه‌های دیگر رادیو نیز فعالیت داشتید

بگیرند.

□ کار گویندگی و اجرا چه تأثیری بر شخص شما داشت

○ این کار باعث شد که من خیلی زود بزرگ شوم. من خیلی بیجگی نکردم. چون با آن سن کم می‌بایست در مقابل میکروفون می‌نشستم و بچه‌ها را نصیحت می‌کردم که مثلاً چایتان را زیاد شیرین نکنید، صبح‌ها مسواک بزنید، اگر کسی را دیدید، سلام کنید و... بنابراین من احساس می‌کردم که بزرگ تراز سنم هستم و خیلی زود وارد دنیای بزرگ‌ترها شدم. این موضوع از نظر اجتماعی باعث شد که همه، مرا مثلاً در مدرسه، در فامیل و... بشناسند.

□ آیا دوست دارید باز هم بازیگر یا گوینده رادیو باشید

○ خیلی زیاد. ولی نمی‌دانم چطور می‌توان وارد رادیو شد و آیا امکانش هست که باز هم برگردم و به کار گویندگی و اجرا ادامه دهم یا نه. امروز کار کردن در رادیو برای من در حد یک آرزوست، چون حدود ۴۰ سال از زمانی که من به رادیو می‌رفتم، می‌گذرد.

□ با توجه به اصل رعایت حقوق کودکان؛ آیا به نظر شما استفاده

از کودکان در برنامه‌های رادیویی صحیح است

○ در استفاده از صدای کودکان در رادیو اشکالی نمی‌بینم. تجربه خود من در رادیو این بود که به کودکان احترام می‌گذاشتند و هرگز اسم آنها را بدون لقب آقا یا خانم نمی‌گفتند. با معیارهای آن زمان هرگز احساس نمی‌کردم که به ما بی‌احترامی یا از ما سوء استفاده می‌شود. جو بسیار مناسبی بود. هنرمندان بزرگی مثل آقای شهناز، آقای یاحقی و آقای کسایی می‌آمدند و اجرای ما را تماشا می‌کردند و مشوق ما بودند. در واقع برای من کار در رادیو باعث می‌شد که هم در خانواده احترام بیشتری داشته باشم و هم در میان هم سن و سال‌های خودم.

□ در جایگاه مادری که خود تجربه بازیگری در رادیو را داشته‌اید؛

آیا فرزندان خود را نیز تشویق به کارهای هنری می‌کنید

○ من دو دختر دارم که هر دو علاقه مند به هنر و آشنا با موسیقی هستند. دختر کوچکم، سوگل رضوانی، دو سال در مدرسه هنر و ادبیات صدا و سیما، تئاتر خوانده است که اولین تجربه او بازی در نمایش دعوت اثر غلامحسین ساعدی، همین تابستان گذشته بود. من به هر دو دخترم پیشنهاد می‌کنم که هنر بخوانند. در دنیایی که امروزه پر از تنش و گرفتاری است، هنر تنها چیزی است که انسان را زنده نگه می‌دارد. شنیدن یک قطعه موسیقی، دیدن یک تابلوی نقاشی، یا تماشای تئاتر در آرامش سازی انسان‌ها تأثیر بسیاری دارد. فکر می‌کنم اگر آدم یک هنرپیشه خوب یا یک نوازنده خوب باشد، به همان اندازه برای جامعه مفید است که یک پزشک یا وکیل خوب می‌تواند مفید باشد.

خانم کریمیان در پایان بخشی از نوار مسابقه کودکانی هارا که خود، در آن اجرا داشتند، برایمان پخش کردند که بخشی از آن را می‌آوریم.

«خانم کریمیان: مسابقه کودکانی هارا شروع می‌کنیم. برای نفر اول قرعه می‌کشیم. خانم کوچولو، یک اسم از توی کیسه در بیاورید. ای وای، من که حالا بلد نیستم این قرعه را بخونم. بچه‌ها شما بلدین بخونین؟

صدای بچه‌ها: نه خیر.

خانم کریمیان: پروین خانم شما بخونید خواهش می‌کنم.

خانم چهره‌نگار: گیتی صالحیان.

خانم کریمیان: بفرمایید پشت میکروفون. خودتون را معرفی کنید.

شرکت کننده: گیتی صالحیان.

خانم کریمیان: خب سؤال اول: آدم اگه دُم پیشی رو بکشه، پیشی چه کار می‌کنه؟

شرکت کننده: (سکوت)

خانم کریمیان: کی می‌دونه بچه‌ها؟

صدای بچه‌ها: چنگش می‌زنه.

خانم کریمیان: چنگش می‌زنه، آفرین، این کار خوبیه؟

صدای بچه‌ها: نه، بله، نه...

خانم کریمیان: نه خیر، حیوانات رو نباید اذیت کنیم. خب، حالا سؤال دوم: بچه صبح زود از خواب بیدار می‌شه یا تالنگ ظهر می‌خوابه؟

شرکت کننده: صبح زود می‌خوابه.

خانم کریمیان: صبح زود بیدار می‌شه نه می‌خوابه. اگه آدم یه جایی با مامانش رفت مهمونی، هی می‌گه من از این و از اون می‌خوام؟

شرکت کننده: نه.

خانم کریمیان: آفرین، درست گفتی. خانم گیتی صالحیان چهار امتیاز آوردند. به افتخار شون دست بزنید.

(صدای کف زدن بچه‌ها)

خانم کریمیان: برای نفر دوم قرعه بکشیم. خانم کوچولو یه دونه از اون قرعه‌ها در بیاورید. پروین خانم بخونید.

خانم چهره‌نگار: عباس هاشمیان.

خانم کریمیان: آقای عباس هاشمیان. خودتون را معرفی کنید.

شرکت کننده: عباس هاشمیان.

خانم کریمیان: کلاغ گنده‌تره یا گنجشک؟

شرکت کننده: کلاغ.

خانم کریمیان: آفرین، درست گفتید. خب، سؤال دومتون: شما صبح که پا می‌شید و چشمتون را باز می‌کنید به مامان و بابا چی می‌گید؟

شرکت کننده: سلام می‌کنیم.

خانم کریمیان: آفرین، درست گفتید. اگه زبونم لال، شما یه وقت مریض شدید، بهتون دوا دادند، باید بخورید یا نخورید؟

شرکت کننده: باید بخوریم.

خانم کریمیان: درست گفتید. آقای عباس هاشمیان ۱۲ امتیاز آوردند. به افتخار شون دست بزنید.

(صدای کف زدن بچه‌ها).

و در پایان این مسابقه به کودکان شرکت کننده جوایزی داده می‌شود.

